

**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14011221**

**موضوع**:  زکات دین /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در عمر بن یزید بود. صاحب قاموس الرجال عمر بن یزید بیاع سابری و عمر بن یزید صیقل را یک نفر دانستند. ایشان ادله‌ای ارائه کردند. ایشان فرمودند که مرحوم نجاشی عنوان عمر بن یزید بیاع سابری را اشتباه ذکر کرده است و این اشتباه منجر شده است به آن که در مساله اتحاد او با صیقل نیز اشتباه کند.

# سهو نجاشی در عنوان عمر بن محمد بن یزید

در جلسه قبل ما کلام صاحب قاموس الرجال در إسناد سهو به نجاشی را ردّ نمودیم. با بررسی بیشتر معلوم گردید که کلام ایشان صحیح بوده و نجاشی در عنوان دچار سهو شده است. نکاتی در این بحث به ذهن ما رسیده بود که مشاهده کردیم صاحب قاموس هم برخی از آنها را بیان کرده است.

نجاشی در ترجمه عمر بن محمد بن یزید بیاع السابریّ، سه طریق ذکر کرده است. یکی از این طرق به محمد بن عبدالحمید ختم می‌شود. ایشان بیان کرده است:

«و أخبرنا ابن نوح عن أحمد بن جعفر قال: حدثنا أحمد بن إدريس قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار قال: حدثنا محمد بن عبد الحميد عنه بكتابه»[[1]](#footnote-1).

این سند از دو جهت اشکال دارد:

 **اول:** اینکه ما روایت محمد بن عبد الجبّار از محمد بن عبد الحمید را در کتابی نیافتیم. در اسناد روایی از محمد بن عبد الجبار با تعبیر «محمّد بن ابی الصهبان» نیز یاد می‌شود. با این عنوان هم ما روایتی از محمد بن عبد الحمید نیافتیم.

**دوم:** آنکه محمد بن عبد الحمید، راوی از عمر بن محمد بن یزید نیست. بلکه راوی از محمد بن عمر بن یزید است. نجاشی در شرح حال محمد بن عمر بن یزید، راوی از او را محمد بن عبد الحمید نقل کرده است.[[2]](#footnote-2) در نقلهای متعدّدی هم محمد بن عبد الحمید از محمد بن عمر بن یزید روایت کرده است.[[3]](#footnote-3) بنابر این به نظر می‌رسد بین محمد بن عمر بن یزید و عمر بن محمد بن یزید خلط شده است.

این طریقی که نجاشی ذکر کرده است، در واقع دو طریق است و این دو طریق باهم خلط شده است. طریقی که صدوق در مشیخه فقیه بیان کرده است، دلالت دارد بر آنکه طرق محمد بن عبد الحمید غیر از طریق محمد بن عبد الجبّار است. یعنی طریق محمد بن عبد الحمید با طریق محمد بن عبد الجبار خلط شده است.

صدوق در فقیه سه طریق به عمر بن یزید ذکر می‌کند.

«و ما كان فيه عن عمر بن يزيد فقد رويته عن:

 أبي- رضي اللّه عنه- عن محمّد ابن يحيى العطّار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير؛ و صفوان بن يحيى عن عمر بن يزيد.

و قد رويته أيضا عن أبي- رضي اللّه عنه- عن عبد اللّه بن جعفر الحميريّ عن محمّد بن عبد الحميد، عن محمّد بن عمر بن يزيد، عن الحسين بن عمر بن يزيد، عن أبيه عمر بن يزيد.

و رويته أيضا عن أبي- رحمه اللّه- عن عبد اللّه بن جعفر الحميريّ عن محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن إسماعيل، عن محمّد بن عبّاس، عن عمر بن يزيد»[[4]](#footnote-4).

در طریق سوم، محمد بن عبد الجبار از محمد بن اسماعیل نقل می‌کند، که همان ابن بزیع است. اینکه بعد از محمد بن عبد الجبار، محمد بن اسماعیل قرار گرفته باشد در چند موضع از کتاب نجاشی تکرار شده است و محمد بن عبد الحمید در طریق دوم وجود دارد.

## تحریف محمد بن عذافر به محمد بن عباس

در طریق سوم مشیخه، یکی از رواتی که نامشان ذکر شده محمد بن عبّاس است. به نظر می‌رسد که عباس، محرّف از عذافر است. یعنی عذافر به صورتی نوشته شده است که عبّاس هم خوانده می‌شده لذا این تحریف رخ داده است یعنی ممکن است عذافر به صورت زیر نوشته شده باشد:



قرینه تحریف آن است که در هیچ منبعی نقل محمد بن اسماعیل از محمد بن عباس ثابت نشده است. و همچنین نقل محمد بن عباس از عمر بن یزید ثابت شده نیست. و در هیچ کتابی دیده نشده است. آنچه موجود است، نقل محمد بن اسماعیل به طور مکرّر به واسطه محمد بن عذافر از عمر بن یزید است. راوی اصلی از عمر بن یزید، محمد بن عذافر است. روایت محمد بن اسماعیل بن بزیع از محمد بن عذافر هم در موارد متعددی وجود دارد از جمله:

کافی، ج۴، ص۱۴، رقم۱

کافی و ج۵، ص۲۵۹، رقم۸

و کافی ج۶، ص۴۸۲، رقم ۱۱؛

تهذیب، ج۲، ص۱۲۸، رقم۴۹۱

و تهذیب ج۶، ص۲۰۸، رقم۴۸۰.

الحاصل؛ به نظر می‌رسد منبعی که در دست نجاشی قرار داشته، دارای اضطراب بوده است. و این اضطراب در ذکر طریق منجر شده است که نجاشی نیز به اشتباه بیفتد. خلط دو طریق باعث خلط در بیان نام راوی شده است. ولی علی ایّ حال این سهو نجاشی در بیان عنوان، ارتباط به اتّحاد این دو راوی ندارد. و نکات دو بحث به یکدیگر مرتبط نیست.

# راویان کوفی در حدیث

حدود نیمی از اصحاب الصادق (ع) کوفی هستند یعنی حدود سه هزار نفر در رجال شیخ از اصحاب صادق (ع) نام برده شده که نصف این تعداد کوفی هستند. کوفه در آن زمان مرکز حدیث بوده است. در رجال نجاشی در شرح حال «حسن بن علی بن زیاد الوشّاء» عبارت عجیبی ذکر شده است:

«قال خرجت إلى الكوفة في طلب الحديث فلقيت بها الحسن بن علي الوشاء فسألته أن يخرج لي (إلي) كتاب العلاء بن رزين القلاء و أبان بن عثمان الأحمر فأخرجهما إلي فقلت له: أحب أن تجيزهما لي فقال لي: يا رحمك الله و ما عجلتك اذهب فاكتبهما و اسمع من بعد فقلت: لا آمن الحدثان‏ فقال لو علمت أن هذا الحديث يكون له هذا الطلب لاستكثرت منه فإني أدركت في هذا المسجد تسعمائة شيخ كل يقول حدثني جعفر بن محمد»[[5]](#footnote-5)

احمد بن محمد بن عیسی می‌گوید من در کوفه به ملاقات حسن بن علی بن زیاد رفتم. و از او خواستم کتاب «ابان بن عثمان الاحمر» و کتاب «علاء بن رزین القلّاء» را به من بدهد. او کتابها را آورد. من از او خواستم اجازه کتابها را هم به من بدهد. او ابتدا امر به استنساخ و قرائت کتابها کرد. من گفتم که از حوادث روزگار ایمن نیستم و اصرار بر اخذ اجازه می‌کند. الوشّاء از اصرار احمد بن محمد بر امر حدیث خوشحال شده می‌گوید: اگر من می‌دانستم که حدیث، چنین طالبانی دارد، احادیث زیادی روایت می‌کردم. در ادامه می‌گوید من در مسجد کوفه ۹۰۰ نفر دیدم که از امام صادق (ع) نقل حدیث می‌کردند. یعنی حسن بن علی بن زیاد ۹۰۰ حلقه درس را درک کرده است

# قرائن اتّحاد دو راوی

صاحب قاموس الرجال برای اثبات اتحاد دو راوی چند قرینه اقامه می‌نماید.

## قرینه اول: اتّصاف بیاع سابری به وصف صیقل در ترجمه حفید او

صاحب قاموس الرجال بیان کرده است:

«و يؤيّد اتّحادهما قول النجاشي في حفيده:«أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد الصيقل-إلى أن قال-جدّه عمر بن يزيد بيّاع السابري»فجمع بين وصف«الصيقل»و«بيّاع السابري»و حمله على كون الصيقل وصف أحمد أو كون المراد بجدّه جدّه لامّه خلاف الظاهر»[[6]](#footnote-6).

صاحب قاموس بیان نموده که نجاشی در ترجمه نوه عمر بن یزید بیّاع السابری، عنوان «احمد بن حسین بن عمر بن یزید الصیقل» را آورده و بیان کرده است که جدّ او بیاع سابری است. جمع نجاشی بین دو وصف صیقل و بیّاع سابری قرینه بر اتّحاد دو راوی است. ایشان در ادامه دو توجیه برای ردّ این قرینه بیان نموده و به این دو توجیه پاسخ داده است.

**توجیه اول:** ممکن است گفته شود صیقل وصف عمر بن یزید نیست بلکه وصف نوه او است. بنابر این نوه متّصف به صیقل است و خود او متّصف به بیّاع سابری است.

**توجیه دوم:** ممکن است عمر بن یزید بیّاع سابری، جدّ امّی او باشد. لذا یکی از دو جدّ او صیقل و جدّ دیگر او بیّاع سابری است.

صاحب قاموس الرجال این دو توجیه را خلاف ظاهر می‌داند

### اشکال استاد:

توجیه دومی که ایشان بیان کردند که جدّ امی باشد، کما اینکه خود ایشان متذکّر شد، خلاف ظاهر است. اینکه مراد از جدّ، جدّ امّی باشد نیازمند قرینه است. ولی توجیه اوّل، خلاف ظاهر نیست. به نظر می‌رسد دو اشکال می‌توان به این فقره از کلام صاحب قاموس الرجال بیان نمود.

**اشکال اول:** ظاهر توصیفات آن است که وصف معنون باشد. مثلا وقتی عنوان محمدّ بن یحیی العطار ذکر می‌شود، «العطّار» وصف برای محمّد است. یا مثلا در احمد بن محمد بن الحسن بن الولید القمّی، «القمّی» وصف برای احمد است، و مثلا در این عنوان پدر او که محمد بن الحسن است، او هم اگر قمّی باشد، دلیل بر آن نیست که وصف یاد شده برای پدر باشد، و همینطور در سایر تعبیرات. اینکه ایشان صیقل را وصف برای عمر بن یزید معنی کرده است، خلاف ظاهر است. در عنوان «أحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد الصيقل»، الصیقل یا وصف برای نام آخر است که «یزید» است یا وصف برای نام اول است که «احمد» است. اینکه وصف برای عمر باشد که در وسط عنوان نام او ذکر شده است، بسیار خلاف ظاهر است.

**اشکال دوم:** اینکه نجاشی تصریح به بیاع سابری کرده است، نشان می‌دهد که نوه صیقل نیست بلکه نوه بیّاع سابری است. این تصریح به وصف بیّاع سابری، نشان می‌دهد که یک اتّفاق خلاف متعارف رخ داده است. وصف این راوی صیقل است و جدّ او عمر بن یزید بیّاع سابری است. اگر نجاشی بیان می‌کرد که نام او صیقل است و جدّ او عمر بن یزید است، توهّم می‌شد که جدّ او عمر بن یزید الصیقل است. جهت دفع این توهّم، نجاشی قید بیّاع السابری را بیان کرده است. و الّا نیاز به قید نداشت؛ لذا این قید مؤیّد تغایر است. نه آنکه مؤیّد وحدت باشد.

**اشکال سوم: «**احمد بن حسین بن عمر بن یزید» در کتاب مختصر البصائر به وصف بیّاع سابری متّصف شده است. و در غیر از این عبارتی که از نجاشی بیان شد، در جای دیگری متّصف به صیقل نشده است. مراد آنکه اصل اتّصاف این راوی به صیقل محلّ تامّل است و معلوم نیست نجاشی این وصف را به درستی عنوان کرده باشد. و بر فرض که صحیح باشد، با توجّه به بیاناتی که ذکر گردید، مدّعای صاحب قاموس ثابت نمی‌شود.

## دلیل دوم بر اتّحاد عمر بن یزید: اطلاق عنوان در برخی مصادر

صاحب قاموس الرجال در مورد برخی ادلّه‌ای که اقامه نموده، تعبیر به مؤیّد و در مورد برخی به شاهد تعبیر نموده است. دلیل قبلی را مؤیّد و این دلیل را شاهد می‌داند. ایشان بیان کرده است:

«و يشهد لاتّحاده إطلاقه في المشيخة و فهرست الشيخ و الأخبار،فورد بعد مسألة قبر الكافي و نوادر جنائزه و مساجده الّتي يصلح الاعتكاف فيها، و أوقات صلاة التهذيب و مكاسبه.و زيادات وصيّته و حكم حيضه و أذانه و كيفية صلاة-مرّتين -و عمل جمعته-ثلاث مرّات ......فإنّه فيها مطلق،و لو كان متعدّدا وجب تقييده.»[[7]](#footnote-7)

در برخی از مصادر عنوان عمر بن یزید به صورت مطلق و بدون هیچ قیدی آمده است. این موارد را صاحب قاموس ذکر کرده و فرموده است که اگر راوی متعدّد بود باید پس از نام راوی قید بیان می‌شد، عدم ذکر قید دال بر اتّحاد دو راوی است.

### تکمله‌ای بر استدلال دوم صاحب قاموس توسّط استاد

این استدلال ایشان کامل نیست. مناشی مختلفی برای اطلاق وجود دارد. یکی اتّحاد راوی است. عامل دیگر آن است که راوی از این عنوان، متعّدد است. راوی از یک شخص با راوی از شخص دیگر ممکن است مختلف باشد. همین تعدّد راوی قرینه بر تمییز است؛ لذا صاحب قاموس الرجال باید استدلال را به صورت دیگری بیان می‌‌نمود. باید می‌فرمود که ابن ابی عمیر هم از بیّاع سابری روایت نقل کرده است و هم از صیقل نقل روایت کرده است. با این حال عمر بن یزید در برخی اسناد به صورت مطلق نقل شده است و این قرینه بر اتّحاد دو راوی است، و الّا صرف اطلاق قرینه بر اتّحاد نیست. بلکه اطلاق به ضمیمه اتّحاد راوی می‌تواند به عنوان دلیل ادّعا شود.

#### روایت ابن ابی عمیر از صیقل:

نقل ابن ابی عمیر از عمر بن یزید صیقل در طریق نجاشی به صیقل، بیان شده است. در رجال نجاشی در بیان طریق به صیقل آمده است:

«أخبرنا الحسين بن عبيد الله، عن أحمد بن جعفر قال: حدثنا حميد بن زياد قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن غالب قال: حدثنا علي بن الحسن قال: حدثنا محمد بن زياد عن عمر بكتابه»[[8]](#footnote-8).

در این طریق، علی بن حسن طاطری از محمد بن زیاد قرار دارد. آن محمد بن زیادی که طاطری از او نقل می‌کند، ابن ابی عمیر است.

#### روایت ابن ابی عمیر از بیّاع سابری:

نقل ابن ابی عمیر از عمر بن یزید بیاع سابری در مشیخه فقیه بیان شده است.

عنوانی که در مشیخه آمده است «عمر بن یزید» است و نه وصف بیّاع سابری و نه وصف صیقل در کنار آن ذکر نشده است. صدوق سه طریق به این عمر بن یزید ذکر کرده است که راوی از او در یکی از این سه طریق، ابن ابی عمیر است. از دو طریق دیگری که صدوق به عمر بن یزید ذکر کرده است، می‌توان فهمید که مراد او از این عنوان «عمر بن یزید»، همان بیّاع سابری است. در نتیجه روشن می‌گردد که عمر بن یزید هم از بیّاع سابری نقل روایت دارد. در مشیخه همانطور که بیان شد، سه طریق به صورت زیر آمده است:

«و ما كان فيه عن عمر بن يزيد فقد رويته عن:

 أبي- رضي اللّه عنه- عن محمّد ابن يحيى العطّار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير؛ و صفوان بن يحيى عن عمر بن يزيد.

و قد رويته أيضا عن أبي- رضي اللّه عنه- عن عبد اللّه بن جعفر الحميريّ عن محمّد بن عبد الحميد، عن محمّد بن عمر بن يزيد، عن الحسين بن عمر بن يزيد، عن أبيه عمر بن يزيد.

و رويته أيضا عن أبي- رحمه اللّه- عن عبد اللّه بن جعفر الحميريّ عن محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن إسماعيل، عن محمّد بن عبّاس، عن عمر بن يزيد»[[9]](#footnote-9).

**طریق دوم:** طریق متکرّر به عمر بن یزید بیّاع سابری است.حسین بن عمر بن یزید در این طریق، فرزند بیّاع سابری است.

**طریق سوم:** این طریق هم به استظهار ما طریق به بیّاع سابری است. در این طریق همانطور که بیان گردید محمّد بن عبّاس، محرّف از محمد بن عذافر است که راوی از بیّاع سابری است.

در نتیجه طریق اوّل هم طریق به بیّاع سابری است. لذا نقل ابن ابی عمیر از بیّاع سابری که در طریق اول است، هم ثابت می‌شود.

الحاصل ابن ابی عمیر از عمر بن یزید بیّاع سابری نقل روایت کرده است و از عمر بن یزید الصیقل هم نقل روایت کرده است. در بسیاری از موارد نقل او از عمر بن یزید به صورت مطلق ذکر شده است، بدون اینکه برای عمر بن یزید عنوانی بیان گردد. این قرینه بر اتّحاد عمر بن یزید بیّاع سابری و عمر بن یزید الصیقل است. صاحب قاموس الرجال به این صورت باید استدلال می‌کرد نه آن بیانی که ذکر شد که صرف اطلاق را قرینه بر وحدت دانست.

### اشکال به استدلال دوم

به نظر می‌رسد این استدلال نیز ناتمام است؛ چرا که اطلاق عوامل مختلفی دارد. یکی از عوامل اطلاق، انصراف است. در برخی موارد از این جهت که اطلاق انصراف به یک راوی دارد، به صورت مطلق بیان می‌گردد. مثلا به طور متعارف عمر بن یزید، انصراف به بیّاع سابری داشته است. از این جهت بوده که به صورت مطلق بیان می‌کردند؛ نه آنکه بیاع سابری با صیقل اتحاد داشته باشد.

عامل دیگر اعتماد به سند قبل است. تعداد روایت ابن ابی عمیر از عمر بن یزید زیاد نیست. در مجموع حدود دو سه مورد است. در این موارد ممکن است با اعتماد به اسناد قبلی به طور مطلق بیان نموده است، و اتّفاقا آن اسناد قبلی به دست ما نرسیده است. یکی از عوامل اصلی ایجاد اشتراک آن است که اطلاق به قرینه اسناد قبل رخ می‌داده است. و آن اسناد قبل به دست ما نرسیده است. و یا اینکه آن اسنادِ قبل، در جای دیگری بیان شده است. یعنی بین قرینه و ذوالقرینه فاصله افتاده است. اگر تعداد روایت ابن ابی عمیر از عمر بن یزید زیاد بود، اطلاق با اعتماد به سند قبل استبعاد داشت. ولی وقتی تعداد اندکی است، این امر مستبعد نیست.

# قرائن تعدّد دو راوی

به نظر می‌رسد که اثبات اتّحاد این دو عنوان مشکل است. و قرائن متعدّدی بر تعدّد این دو راوی وجود دارد:

## قرینه اول:

 وصف «ابن ذبیان» در هیچ یک از تراجمی که در مورد عمر بن یزید بیّاع سابری وجود دارد، بیان نشده است. همچنین در ترجمه دو فرزند او یعنی محمد و حسین و نوه او احمد که فرزند حسین است، در ترجمه هیچ‌یک از این افراد اشاره‌ای به وصف «ابن ذبیان» نشده است.

## قرینه دوم:

در هیچ یک از ترجمه‌های بیّاع سابری وصف صیقل برای او بیان نشده است. البته در مورد احمد بن حسین بن عمر بن یزید وصف صیقل آمده بود که محلّ تامّل بود و توضیحات و نکات آن بیان گردید. همچنین در عنوان بزّاز ثقفی که در رجال شیخ وارد شده است(که همان بیّاع سابری است) نامی از صیقل نیامده است.

## قرینه سوم: تعدّد شغل

دو شغل داشتن به طور کلی دلیل بر تغایر نیست ولی در ما نحن فیه ممکن است مؤیّد باشد. صیقل به معنی شمشیرساز است. سابری، کسی است که تاجر پارچه است. افرادی که صیقل بوده‌اند از آن جهت که پشت کوره بوده‌اند از جهت بدنی بسیار قوی هستند ولی کسی که تجارت پارچه می‌کند شرایط متفاوتی دارد. این دو نوع شغل مربوط به دو طبقه مختلف است. مثلا ممکن است یک نفر هم صیقل باشد و هم قصّاب ولی دو شغلی که مربوط به دو طبقه مختلف است، به طور متعارف در یک نفر جمع نمی‌شود.

و از طرفی طولیّت بین دو شغل هم امر متعارفی نیست. اینکه مثلا ابتدا صیقل بوده و بعد بیّاع سابری شده باشد، امر نادری است. به طور کلّی تغییر شغل در این حدّ امر غیر معمولی است؛ به خصوص آنکه در زمان قدیم، رده‌های اجتماعی حدود و ثغور بیشتری داشت و هر طایفه‌ای به یک شغلی معروف بوده‌اند، و مشاغل معمولا از پدر به پسر می‌رسید و اینکه فردی از یک رده به رده دیگر برود، امر بسیاری نادری بوده است. در مجموع این دو شغل از جهت جایگاه اجتماعی و طبقه متفاوت هستند. مثلا در زمان امروزه خیلی بعید است که یک نفر هم مکانیک باشد و هم تاجر. نتیجه آنکه این تعدّد شغل هم مؤیّد تغایر است.

## قرینه چهارم:

عمر بن یزید صیقل پسری به اسم موسی دارد. در ترجمه عمر بن یزید بیّاع سابری هیچ اشاره‌ای به وجود فرزندی برای او به اسم موسی نشده است.

## قرینه پنجم

یکی از قرائن صاحب تنقیح الرجال بر تعدّد، تعدّد عنوان در کتب رجالی بود. صاحب قاموس الرجال بیان کردند که «تعدّد عنوان واحد مقطوع فی رجال الشیخ فی غایة الکثرة». در جلسه قبل بیان شد که این مطلب ایشان کبرویّا صحیح نیست؛ و تعدّد عنوان واحد در کتب شیخ در غایت کثرت نیست. به علاوه کلام ایشان از حیث صغری هم اشکال دارد و بر مانحن فیه منطبق نیست. توضیح این مطلب در جلسه بعد ذکر خواهد شد.

# نکات باقی‌مانده

مباحثی در مورد عمر بن یزید باقی ماند که در جلسات بعد به تفصیل از این امور بحث خواهیم نمود. در پایان این جلسه به طور خلاصه به مطالبی که باقی مانده است اشاره می‌نماییم:

۱. آیت الله خویی در این بحث فرموده‌اند که باید قواعد تمییز مشترکات را پیاده کرد. ایشان بیان کرده‌اند که صاحب جامع الرواة، برخی از عمر بن یزیدها را تحت عنوان بیّاع سابری ذکر کرده و برخی را تحت عنوان صیقل بیان کرده است. معلوم نیست به چه ملاکی آن رواة، بیاع سابری تشخیص داده شده‌اند[[10]](#footnote-10) و این رواة، صیقل. اشکالی که ایشان وارد کرده‌اند را در جلسه بعد مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲. قسمتی از اشکال آیت الله خویی در کلام حاجی نوری هم وارد شده است. ایشان هم در خاتمه مستدرک بیان کرده است که صاحب جامع الرواة، گروهی از رواة را، راویان از صیقل دانسته است که معلوم نیست بر چه اساسی این مطلب ذکر شده است[[11]](#footnote-11). در مورد این اشکال حاجی نوری و آیت الله خویی در جلسه آینده بحث خواهیم نمود.

۳. در مورد اسماعیل بن مرار که در جلسه قبل بحث نمودیم، نکته‌ای باقی ماند. آیت الله خویی این راوی را از جهت ذکر نام او در تفسیر علی بن ابراهیم توثیق نموده‌اند. ما در مورد تفسیر علی بن ابراهیم اشکالاتی مطرح کرده‌ایم. خلاصه آنکه انتساب برخی روایات این کتاب به علی بن ابراهیم روشن نیست. این اشکال در ما نحن فیه وارد نیست؛ چرا که سند روایات منقول از اسماعیل بن مرار در تفسیر قمی، از علی بن ابراهیم است و از این جهت مشکلی ندارد. فقط باید از آن بحث نمود که آیا توثیق علی بن ابراهیم در مقدّمه کتاب، می‌تواند وثاقت اسماعیل بن مرار را ثابت کند یا خیر. این مساله را هم در جلسات آینده مورد بررسی قرار خواهیم داد.

1. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص283.](http://lib.eshia.ir/14028/1/283/%D9%86%D9%88%D8%AD) [↑](#footnote-ref-1)
2. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص364.](http://lib.eshia.ir/14028/1/364/%D8%B9%D8%A8%D8%AF%20%D8%A7%D9%84%D8%AD%D9%85%DB%8C%D8%AF) [↑](#footnote-ref-2)
3. بصائر الدرجات، ص۴۶۵، رقم۵؛ تهذیب، ج۱، ص۳۵۲ و ج۲، ص۳۳۸؛ سرائر، ج۳، ص۶۰۹. [↑](#footnote-ref-3)
4. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج4، ص425.](http://lib.eshia.ir/11021/4/425/%DB%8C%D8%B2%DB%8C%D8%AF) [↑](#footnote-ref-4)
5. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص40.](http://lib.eshia.ir/14028/1/40/%D9%81%D9%84%D9%82%DB%8C%D8%AA) [↑](#footnote-ref-5)
6. [قاموس الرجال، التستری، الشیخ محمد تقي، ج8، ص235.](http://lib.eshia.ir/10508/8/235/%D8%A7%D8%AA%D8%AD%D8%A7%D8%AF%D9%87%D9%85%D8%A7) [↑](#footnote-ref-6)
7. همان [↑](#footnote-ref-7)
8. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص286.](http://lib.eshia.ir/14028/1/286/%D8%B9%D8%A8%DB%8C%D8%AF) [↑](#footnote-ref-8)
9. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج4، ص425.](http://lib.eshia.ir/11021/4/425/%DB%8C%D8%B2%DB%8C%D8%AF) [↑](#footnote-ref-9)
10. [معجم رجال الحدیث، الخوئی، السید ابو القاسم، ج14، ص70.](http://lib.eshia.ir/14036/14/70/%D8%A7%D9%84%D8%A7%D8%B1%D8%AF%D8%A8%DB%8C%D9%84%DB%8C) [↑](#footnote-ref-10)
11. [خاتمة مستدرک الوسائل، المحدّث النوری، حسین بن محمدتقی، ج5، ص55.](http://lib.eshia.ir/11011/5/55/%D8%A7%D9%84%D8%AA%D8%B9%DB%8C%DB%8C%D9%86) [↑](#footnote-ref-11)